

# دانش

سال سوم - شماره دهم

اردیبهشت ۱۳۳۴ - آوریل ۱۹۵۵

## زندگی بی ترس

ترجمه فصل نوزدهم کتاب «امید های تازه»  
در جهان متغیر، تألیف برتراند راسل فیلسوف معاصر

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مهم ترین مطلبی که لازم میدانم در این کتاب بیان کنم اینست که بسبب ترس که يك زمان اساس عقلانی داشته انسان نتوانسته است از فنون جدید برخوردار شود در صورتیکه اگر فنون جدید را درست بکار ببرد خوشبخت میگردد. ترس، انسان را در رابطه های سه گانه و پراهمیتش از خرد بیگانه میسازد: نخست رابطه اش با طبیعت دوم برخوردش با دیگران. سوم سروکارش با خویش. اگر ما از ترسهای که از زمانهای پیش دامگیر ما شده است رهایی یابیم دنیای بهتری خواهیم داشت و من میخواهم در این فصل درباره راههایی که برای رهایی باز است گفتگو کنم.

نخست باید فرق میان ترس از موهوم و آگاهی که از دریافت خطر بطور عقلانی پیدا میشود معلوم گردد. غافل بودن از وجود خطر نادانی است اما هنگام روپرو شدن با خطر اگر آنرا عاقلانه درک کنیم سودمند تر است تا از آن بترسیم که بندرت سودمند

1 - New Hopes for a Changing World



می افتد. ترس واکنشی است که در انسان و حیوان هر دو هست و خشنوبی پروا می باشد گاه انسانرا خوبستن دار میسازد و گاه یکباره بعکس نتیجه میدهد. کسی که مغلوب ترس نباشد بهتر میتواند بکاری که خطر را تقلیل دهد بیندیشد. بسا اوقات ترس نمیگذارد مردمان بوجود خطری که در دل آن میهراسند اقرار کنند و بهمین سبب پیش بینی هائی را که عقل توصیه میکند بچانه می آورند. گاه این کتمان سخت بوج جلوه میکند. مثلاً ترس از مرگ مانع نوشتن وصیت نامه میگردد. باید این نکته را روشن سازم تا گمان نبرید که بزبان ترس سخن گفتن منکر وجود خطر شدن است.

باید با خطرات گوناگون بطرق گوناگون روبرو شد. امور مسلم طبیعت حدودی برای انسان تعیین کرده است و از حدود مزبور تا اندازه بی پرهیز نمیتوان کرد و تا همان اندازه باید آنها را پذیرفت. از سوی دیگر بسیاری از موانعی که بر سر راه خوشبختی انسان است و از آمیزش او با دیگران بوجود آمده یا خوبستن آنها را فراهم ساخته است غیر ضروری میباشد و از همه بدبختی هائی که مردم از راه بیزاری باید خواهی برای یکدیگر فراهم می آورند یا خود از طریق کنهکاری فطری برای خوبستن درست می کنند، میتوان پرهیز کرد. بهمین سبب باید با هر خطری بروش خاص روبرو شد.

حدودی که طبیعت وضع کرده مربوط است به: خوراک - مواد خام - و مرگ که که امر مسلم وظائف الاعضائی میباشد. این حدود قطعی نیست یعنی بکوشش میتوان خوراک بی بیشتر فراهم ساخت و بیاری فنون جدید میتوان در مصرف مواد خام جهان صرفه جوئی کرد یا موادی را که تا کنون بی ارزش شمرده میشده است بمصرف رسانید و مرگ را نیز میتوان بوسیله دارو و زندگی بخردانه بتاخیر انداخت. در این سه امر حدودی هست ولی نمیتوان نقطه معینی را حد قرار داد، بدین معنی که هیچ داروئی زندگانی جاویدان بآنان نمی بخشد و اگر نفوس جهان همچین رو با افزایش باشد علوم از عهد تدارک خوراک برای آنان بر نخواهد آمد. در باره حدودی که طبیعت وضع کرده است باید با اصول علمی اندیشید تا بر خورد با آنها با کمترین زحمت صورت بندد. چنانکه در فصل های پیش گفتم راه حل مشکل خوراک جلو گیری از باردار شدن است. برای تدارک مواد خام بمقدار بیشتر باید از دیگر اصول علمی مدد خواست و بوسیله نظارت بین المللی از تقریب آن جلو گیری کرد و تقسیم عادلانه بعمل آورد. بتعویق انداختن مرگ موضوع پزشکی است ولی بر غبت تسلیم آن شدن بروانشناسی مربوط است و من در جای دیگر در باره آن سخن خواهم گفت.

پیشینیان بحدودی که طبیعت وضع کرده است بچشم خرافات میگریستند. به پندار آنان خدایان، شیاطین یا جادوگرانی بودند که ارواح خبیثه را برمی انگیزند تا باعث بدی هوا شوند. امروز هم کیششان می پندارند که باید خشکسال و باران بیش از اندازه را بدعا چاره کرد. بسا اوقات آئین اجرای خرافات موجب تشدید آفت میشود. در قرون

۱- مسیحیان بر این عقیده اند که گناه در فطرت اولاد آدم است و باید برایشان از گناه پرهیز کنند.



وسطی هنگام بروز وبا همگان را بکلیسا میخواندند و این امر طبیعا باعث سرایت و شیوع بیماری میگردد. اینگونه مصائب را تا جائی که قابل دفع است میتوان بیاری علوم از میان برداشت. روش علمی را ارزش دوگانه است: یکی آمادگی برای قبول مصیبت و دیگر اطلاعی که در نتیجه جستجوی وسائل تخفیف دادن مصیبت بدست بیاید. مصیبت های دیگری نیز در جهان هست که از آن جمله زیادی نفوس میباشد و چون هنوز بیشتر مردم تمدن جهان نیز بآئین علمی بس آن نمیشگردند شاید بتوان گفت که خطر آن از همه بیشتر است.

بارها دیده ام که واهمه داشتن از مردم، بدورداست زیرا هستند کسانی که هرگاه بتوانند بما آزار خواهند رساند. اما در اینصورت نیز، ترس وسیله جلو گیری از آزار دشمن نمیکردد. اگر سگی داشته اید که مایل بتعقیب گوسفندان بوده است ملتفت شده اید که چنین سگ با گوسفندانی که ایستاده بایچرا مشغولند کاری ندارد ولی همینکه گوسفندان فرار میکنند سگ از تعقیب آنها خودداری نمیتواند کرد. در این خصلت بسیاری مردمان مانند آن سگ و بسیاری دیگر مانند گوسفند هستند. یکبار، بر خورد یک سگ بزرگ را با بچه گربه ای بیست روزه مشاهده کردم. بچه گربه در مقابل حمله سگ ایستادگی کرد و برخاست و پنجه زد و آواز فیش داد. ندانم چه فکر آن سگ می گذشت. گفتمی چنین می اندیشد که نیروئی فوق طبیعت نگاهبان بچه گربه است. پس از چند لحظه خیره شدن دمخویش را بمیان دو پا برد و گریخت. اگر شما بفر آن بچه گربه همت داشته باشید خواهید دید که از بسیاری دراز دستی هائی که ممکن است در غیر آنصورت اسباب زحمت شما بشود در امان هستید.

اما اینگونه رفتار در حوصله جانوران است و منظور من رفتاریست که در حوصله انسان باشد. بسیاری از دراز دستی هائی که در جهان بوجود می پیوندد زائیده ترس است. ما از ترس اینکه همسایه بما حمله کنند با او هم بهمین سبب با حمله میکند. با اتفاق می افتد که بتوانید تجاوز را با بر از محبت مداوا کنید. حکمت عدم مقاومت نیز همین است. من نمیتوانم اصول نظری و قطعی عدم مقاومت را بیذیرم ولی بی شک از آنچه غالب مردم میبندارند بیشتر حکمت آزموده در بردارد. بنظر من هر کس میل بدراز دستی ننماید بدین وسیله از میل دیگران بهمین عمل کاسته است. حتی خوش رفتاری ظاهری نیز در این امر تاثیر دارد. اما اگر بی آزاری درخوی انسان جایگزین شده باشد تاثیر آن براتب بیشتر از هنگامی است که این بی آزاری از قاعده قراردادی برخیزد.

هر زمان ترس واقعی پیدا شود یعنی خطر حقیقی عیان گردد، دو کار باید کرد: یکی اینکه باید در افراد چنان بردباری بوجود آورد که بتوانند بآرامی با مصیبت روبرو شوند. دیگر اینکه باید وضع اجتماعی را تعدیل کرد تا خطر بر طرف گردد. از این قبیل است ترس از بینوائی که در مردمانی که زندگی ایشان بر رقابت وابسته است ریشه دوانیده و شایع میباشد. بسیاری از مردمانی که در موارد دیگر دارای عقل سلیم بنظر میآیند در مورد پول خردمندانه



کار نمیکنند. کسانی هستند که هر روز چکهای بزرگ میکشند ولی از پول خردی که پیش خدمت مهمانخانه بایشان برمیگرداند نمیتوانند چشم ببوشند و چشم غره اورا تحمل می کنند. «کلی هنگر» پهلووان دستان «از نولدینت» ۱ در تجارت خویش توفیق حاصل میکند ولی همواره نگران است که مبادا عاقبتش بنواختانه بکشد. برای دفع اینگونه ترسها سه کار باید کرد: نخست اینکه باید بروش رواقیان شخص را ترغیب کرد که بآرامی آماده بدبختی شود و هنگام برخورد بدان، از آن نهراسد. بهترین مثال همانا روش «شیطان» است که در منظومه بهشت گمشده «جون میلتنون» آمده است. دوم اینکه باید اورا متقاعد ساخت که فقیر نخواهد شد. در موارد ترس خفیف ممکن است بیاری بحث اقتصادی اورا قانع ساخت ولی ترس شدید را باید بوسیله طبابت روحی مداوا کرد. سوم اینکه باید با فقر مبارزه کرد و نگذاشت از این بس دامنگیر مردم بیچاره بشود. در همه این موارد باید هر سه روش را بکار برد. روش رواقیان بسیار خوبست بشرط اینکه راه های بهتر از آن بسته باشد. اما هر چند شخص بتواند شجاعانه بامصیبت روبرو شود باز بهتر اینست که روبرو نشود. بدیهی است که ترس شدید زائیده وضع اجتماعی است که در آن، بدبختی غیرعادی نیست. بنا بر این روشهایی که برای دفع ترس افراد بکار میرود، هر قدر هم سودمند باشد جانشین روشهایی که بوسیله سیاسی خطر را یکبارہ بر طرف میسازد نمیشود. درک این حقیقت لازم است زیرا که باره بی از مردم بقدری هوا خواه جرات هستند که از بکار رفتن آن بسیار شادمان میشوند و این هواخواهی معقول نیست. ممکن است شما از تماشای مردی که بیماری طولانی و دردناکی را تحمل میکند و دلنگی اظهار نمیدارد حظ ببرید ولی بی شک بهتر اینست که آن مرد از نعمت سلامت بر خوردار باشد. ممکن است شما سر بازی را که شرافتمندانه در میدان جنگ جان میسپارد بستانید ولی اگر او نیز زنده بماند بدرجات بهتر است. از این نظر باید رواقیان را سرزنش کرد زیرا ایشان بردباری را باندازه بی ستوده اند که مینوان گفت بی رحمی بچشم ایشان کاری نیکو جلوه میکرده چونکه وسیله لازم برای رسیدن بیالاترین مقام اخلاق بوده است. تا قرن نوزدهم که به بنوایان حق رای داده نشده بود ستودن بردباری صبورانه آنان رسم بود.

بر خورد هائی که در اجتماعات جهان خاصه در بریتانیا صورت میگردد از ترس لبریز است. مردم رنج بخود هموار کرده در از دل خویش را بکسی نمیگویند مبادا از شنونده آزاری به بینند. تا جائیکه ممکن باشد احساسات خود را پنهان می کنند. تا وقتیکه کاری بسود خویش باشما ندارند، چه شما را دوست داشته باشند و چه از شما بیزار باشند رفتارشان باشما یکسان است. کمرو هستند و بر میجویند. ترس درونی را بسکوت ظاهری میپوشانند. در نتیجه، آمیزش مردم باهم خستگی آور میشود و دوستیها تو خالی



است و عشق سایه کم رنگی است از آنچه باید باشد. مردم این شعر «روبرت براونینگ» را میخوانند و تصدیق میکنند:

بنام قدرت خداوند را، پست ترین مخلوقاتش افتخار میکنند که دلش دو پهلو دارد:

ویک پهلو را بمردم جهان مینماید و پهلوی دیگر را بمعشوق خویش من تجزیه و تحلیل کننده روح نیستم اگر بودم میتوانستم درباره این شعر بگویم پهلوئی که بمردم جهان می نماید چنانست که میتوان بدون ترس از آزار مردم آنرا بکار برد و نه وسیله استهزاء میشود نه آلت دست مغرضان. پهلوئی دیگر که آنرا بمعشوق مینماید حاوی غرور و وهم و گزافه هائی است که جرات اظهار آنها را باشنایان خویش ندارد. اما این پهلو هم کمابیش مانند پهلوئی دیگر زائیده ترس میباشد. باین ترتیب که آن پهلو مانع تاییدن نور باطاقهای درونی نفس است و باقتضای این یک، کسی باین اطاقها راه نییابد مگر بوسیله چایپلوسی دوجانبه. بیرون دل سرد و بسی روح است و درون آن گرفته و خفه. روابط آدمیان باهم نباید چنین باشد. مردم باید آزادی و بطیب خاطر باهم درآمیزند. غرور نباید تا این اندازه بزود رنجی انجامد و هم چشمی نباید در همه امور راه یابد. عادت بکتمان رفته رفته و پنهانی خود فریبی را در انسان پرورش میدهد. همچنین هر قدر کار مایه تن در راه خودداری از ابراز احساسات درونی بطریق منفی صرف میشود بهمان اندازه مصرف آن در کارهای سودمند کاهش می یابد. عیب دیگر اینکه مردان خاصه اصرار خواهند ورزید که علاقه خویش را پنهان کنند زیرا گمان میکنند ابراز این احساس نشانه ضعف است. سالهای بی فعالیت و ساعتی بدون آرامش که بر انسانها میگذرد نتیجه مستولی شدن این وحشت بر اجتماع است.

من گمان نمیکنم اگر ترس در مردم نباشد هرج و مرج جهان را فراگیرد. همین که ترس از جامعه رخت بر بست در امور بی که آزادی آن امروز بسیار محدود است آزادی کامل برقرار خواهد شد و بر امور بی که امروز آزادیست قانون حکمفرما خواهد بود. تقسیم عادلانه خوراک و مواد خام را قانون تامین خواهد کرد. لازمه بالاتر اینکه قانون از بروز جنگ جلوگیری خواهد کرد. در عین حال من گمان نمیکنم در دنیائی که مردم آن آزادی فراوان داشته باشند و بوسیله تعلیم و تربیت مطالب لازم را بمردم نیاموزند، هرج و مرج روی نهد. درباره رابطه انسان با علوم طبیعی باید آئین علمی برقرار شود یعنی باید امور مسلم را بنبوت رساند و پس از ثبوت آنها را بپذیرفت. جهان کنونی بر است از مردمان احساساتی که هر گاه حقیقتی را تا گوار میبینند آنرا نمی پذیرند. از این خوی زیان های بیشمار برمیخیزد زیرا که پذیرفته نشدن حقیقت تا گوار نتایج تا گوارتر و بدتر در بردارد. آئین عقلانی یعنی زیر بار حقایق رفتن باید بوسیله تعلیم و تربیت صورت بندد. نیروی مسلم طبیعت را نادیده انگاشتن بی خردی است. هر کس بخواهد در مقابل طبیعت حرف خود



را بکرسی بنشانند از خرد محروم است .  
 پاره‌یی از عادات بیاری نیروئی که در طبیعت نهفته است بطول عمر کمک میکند  
 بشرط اینکه از تعلیم و تربیت برخاسته باشد . من گمان نمیکنم کودکی پیدا شود که  
 تربیت نیافته باشد و دندانهای خود را مسواک کند . یقین است که رختهای چنین کودکی  
 همواره آلوده است . حفظ سلامت تن انضباط جسمانی لازم دارد و احتمال نیروی که  
 کودک این انضباط را از اندرز هائی که هنگام رشد از سرپرست خود ضمن تشویق  
 میشوند فراگیرد . من معتقدم که ضمن تربیت کودک باید تا اندازه‌ای انضباط باو آموخت  
 و این نه تنها بمنظور بهداشت بلکه برای عادت بخوش رفتاری در جامعه نیز ضرورت دارد  
 تا از نزاعهای دائم جلوگیری شود . سر سفره غذا را از دست بکدیگر نمی‌رباییم علت  
 اینست که از خردی با یاد داده اند که چنین نکنیم . این عادت چنان درخوی ما جایگزین  
 شده است که اکنون خود متوجه آن نیستیم . بموقع سر میز غذا حاضر شدن هر چند فضیلتی  
 است که گاهی انسانرا کسل میکند ولی دارای اهمیت است زیرا بواسیله آن در وقت پیش خدمتان  
 صرفه جوئی میشود . بنا بر این گمان میکنم تکوین عادت باید قسمت مهم تربیت ابتدائی بشود .  
 شاید بتوان گفت بعضی از مریبان جدید کودک را بر آزاد می‌گذارند و عادات لازم مقید  
 نمیسازند . البته يك آزادی است که تعلیم و تربیت نباید آنرا محدود کند و آن آزادی عواطف  
 میباشد . متأسفانه بحفظ این آزادی توجه لازم مبذول نمیشود . چندین دلیل بسود آزادی  
 عواطف میتوان آورد : نخست اینکه بیش از اندازه از بروز احساسات جلوگیری کردن  
 بنیه را تنبیه میکنند و نیروی حیاتی را از انسان میگیرند . دوم اینکه احساسات اگر راه بروزشان  
 بسته شود فساد میگیرند و از راههای دیگری روی مینمایند که زیانش بمراتب بیشتر  
 از نهبی شدن آنهاست . دلیل سوم اینکه جامعه‌ایکه بسیار بایند قواعد قراردادی شد بعضی  
 از عواطف را که در حقیقت بی‌آزار است مردود می‌شمارد . بنا بر این بعقیده من تعلیم و تربیت  
 باید در امور مسلم علمی و نیز در مورد عاداتی که بدون آنها زندگی مشکل است نظم  
 برقرار سازد ولی حتی الامکان متعرض عواطف نشود . از همه بالاتر اینکه هرگز نباید  
 کاری کرد که عواطفی که از صحت و صفا بر نمی‌خیزد را بر از شود .

مریبان گذشته بیش از اندازه بقبول این عقیده راغب بوده‌اند که گناهکاری در فطرت  
 انسان است و اینکه باید کودک را چنان تربیت کرد که برخلاف اقتضای طبیعت بار بیاید .  
 بهترین مثال همانا شرحی است که «سنت او گوستین» در باره یاد گرفتن زبانهای  
 یونانی و لاتینی خویش نوشته است : میگوید زبان لاتینی را در دامن مادر و بدون مشقت  
 فراگرفتم و زبان یونانی را نزد استادی خواندم که بسیار ستمکار بود و تندخوئی مینمود  
 و کتک میزد و عاقبت هم آنرا درست نیاموختم . با اینهمه طرز یاد گرفتن یونانی را ترجیح  
 میدهم زیرا خوشگذرانی مرا که بحالم زبان آور بود مداوا کرد . مریبان باید درست  
 بخلاف این بیندیشند . مریبی باید درباره کودک انسان بیندیشد که باغبان برای گیاه بزمین  
 مناسب و آب کافی می‌اندیشد . اگر درختی که کاشته‌اید گل نهد بفکر تازبانه زدن بآن



بقلم آقای دکتر محمد معین

## دکتر نیکل، مرد دانش



با دوست مصری  
خود سعیدزاده،  
به «کافتریا»  
که در برابر  
دانشگاه هاروارد  
(شهر کمبریج)  
امریکا واقع  
است، رفته.  
یکی از دوستان  
ژاپنی به نام ملحق  
شد. پس از صرف  
صبحانه، با هم  
راه خروج را  
پیش گرفتیم.  
در این هنگام  
مردی مسن، با

پروفسور علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

نمی‌افتید بلکه درصدد برمی‌آید که بدانید در تربیت آنچه اشتباهی کرده‌اید. اگر کودک شما بارور نشده همان رفتار را با او بکنید که با درخت گل می‌کنید. آنچه در تربیت کودک باید انجام داده شود همیشه است و باز داشتن او از کاری بندرت لزوم پیدا میکند. آنچه کودکان می‌کنند دارای اهمیت است، آنچه نمی‌کنند و کارهای آنان هنگامی ارزش پیدا میکند که خود بخود از ایشان سر بزنند و زائیده نیروی حیاتی ایشان باشد. اگر بخواهید می‌توانید کودکان را برای سر بازی تربیت کنید چنان که همه با هم و در یک زمان فرمان شماره اطاعت کنند. اما در این صورت کودکان همه از ریشه سوخته و بی اراده خواهند گردید و کینه جهانیان در دل ایشان جایگزین خواهد شد. تردیدی نیست که اگر بنا باشد سر بازان آدم کش بار آیند این عواطف در آنان سودمند است ولی اگر باید مردمان خوشبختی باشند و در جهانی که از صلاح برخوردار است بسر برند، این عواطف زبان آور می‌باشد.